

# لطیفه

علی گودرزی



معلم: «علی! چرا به گوش هایت باند بستى؟»  
 علی: «اجازه آقا! داشتم اتو می کردم، بکهو تلفن زنگ زد. اشتباهی اتو را روی گوشم گذاشتم.»  
 معلم: «خب چرا آن یکی گوشت را هم بستى؟»  
 علی: «آخه، بعدش خودم می خواستم به کسی زنگ بزنم!»



اولی: اگر گفتمی چه کار کنیم پولمان دو برابر شود؟  
 دومی: خب این که کاری ندارد. بگذارشان جلوی آینه!



اولی: «اگر گفتمی آن چیست که وقتی تمیز است سیاه است و وقتی کثیف می شود، سفید؟»  
 دومی: «تخته سیاه!»



اولی: «اگر گفتمی چه طوری با دوتا چوب می شود آتش درست کرد؟»  
 دومی: «اگر یکی از آن دوتا چوب کبریت باشد کاری ندارد!»

# پییست این پییست آن

سعیده موسوی زاده

۱ سرباز داره یه دسته  
آتیش داره یه بسته

۲ گل صد برگ خونه  
برام قصه می خونه



۳ خرطوم اون پیچ پیچی و تاب دار  
دُمش دراز و شاخ دار  
صدش خیلی بلنده  
زار می زنه، کار می کنه، می خنده

۴ توی خونه‌ی من  
روشن و زردی  
شکل گلابی  
به جای آفتاب  
شب‌ها می تابمی

جواب در صفحه‌ی ۳۱



تصویرگر: حمیدرضا بهرامی



مردی وارد داروخانه شد: «قرص اعصاب دارید؟»  
فروشنده: «بله!»  
مرد: «پس دو تا از آن بخرید. این یک سرقت مسلحانه است!»



اولی: «اگر گفتی کجا دوشنبه بعد از پنجشنبه می آید؟»  
دومی: «توی لغت نامه!»